نقد ترجمه

یک فنجان قهوه با افلاطون

رحمان افشاری

آثار افلاطون به‌احتمال‌قوی بیش از آثار دیگر فلاسفه به زبان‌های مختلف ترجمه شده است. برای این مرتبهٔ والا در ترجمه چند علت می‌توان برشمرد:

۱. بیش از دو هزار سال است که آثار افلاطون ترجمه می‌شود: به پهلوی، به عربی، به لاتین و سپس به زبان‌های دیگر؛ گاهی بی‌واسطه از یونانی باستان و گاهی باواسطه از زبان دوم. آن‌هم نه یک بار ، بلکه هر نسل، به‌ویژه در دوران معاصر، آثار او را دوباره ترجمه کرده است.
۲. تمام آثار افلاطون به‌طور کامل باقی مانده و به دست ما رسیده است. این بخت را بسیاری از نویسندگان کهن نداشته‌اند. مجموعهٔ آثار افلاطون بالغ بر ۴۳ اثر است و این امر بر کثرت ترجمهٔ آثار او می‌افزاید.
۳. بیشتر آثار افلاطون به‌صورت دیالوگ و با زبانی ساده، شیرین و همه‌فهم بیان شده است. ازاین‌رو دامنهٔ مخاطبان آن‌ها بسیار گسترده‌تر از مخاطبان دیگر نویسندگان یا فیلسوفان است.
۴. آثار افلاطون هم جنبهٔ فلسفی دارد و هم جنبهٔ ادبی. ازاین‌رو اهل ادب و فرهنگ هردو به خواندن آثار او علاقه‌مندند.
۵. کتاب‌های افلاطون هم برای شروع فلسفه‌خوانی و آشنایی با فلسفه بهترین است و هم برای فلسفه‌ورزی. این امتیاز را کمتر فیلسوفی داراست.

این سیاهه را می‌توان همچنان ادامه داد، اما همین تعداد جایگاه والای افلاطون را در میان فیلسوفان و علت ترجمهٔ مداوم آثار او را به‌خوبی نشان می‌دهد. از همین‌روست که دربارهٔ افلاطون و آثارش نه‌تنها کتاب‌های تخصصی نوشته شده، بلکه کتاب‌های فراوانی نیز برای مخاطبان عام منتشر شده است. نویسندگان این دستهٔ دوم علاوه‌بر اینکه اهل‌فن هستند، قلمی توانا و شیرین و شیوا نیز دارند. ترجمهٔ این دسته آثار برخلاف ظاهرشان آسان نیست و مترجم باید علاوه‌بر تسلط بر موضوع و زبان مبدأ و مقصد قلمی توانا داشته باشد.

یکی از کتاب‌های ساده‌ای که دربارهٔ افلاطون نوشته شده، Coffee with Plato اثر

دونالد آر. مور است که در ۲۰۰۷ منتشر شد. این استاد بازنشستهٔ دانشگاه پورتلند ایالت اُرگن در آمریکا به‌مدت چهل سال به تدریس فلسفه اشتغال داشته است. زبان کتاب بسیار ساده و شیرین است. نویسنده با افلاطون گفت‌وگو می‌کند، گفت‌وگویی خیالی؛ و از این طریق خواننده را با زندگی و اندیشه‌های او آشنا می‌کند. برای مثال مانند یک خبرنگار از او می‌پرسد (نقل به مضمون):

> [نویسنده:] شما از خانواده‌ای سرشناس و قدرتمند سیاسی برخاستید و به‌خوبی می‌توانستید در سیاست مدارج ترقی را طی کنید. در ضمن نویسنده‌ای خوش‌قریحه هم بودید. چه شد که فیلسوف شدید، نه سیاستمدار یا شاعر؟
> [افلاطون:] پاسخش بسیار ساده است: با سقراط آشنا شدم. ...

نویسنده دربارهٔ موضوعاتی مانند آزادی، سانسور، دموکراسی، حکومت شاه‌فیلسوفان، برابری زنان، عشق افلاطونی، نظریهٔ مُثُل، ریاضیات، ملامت شاعران، تمثیل غار، جست‌وجوی حقیقت و ... پرسش‌های هوشمندانه‌ای می‌کند و حتی نقدهای معاصران را نیز مطرح می‌کند، ازجمله نقد پوپر که افلاطون را پیشگام و راهگشای توتالیتاریسم می‌داند. به‌این‌ترتیب افلاطون را وامی‌دارد تا به پرسش‌ها و نقدهای او پاسخ دهد. ازاین‌رو کتاب کم‌برگش شیرین و برای آشنایی با افلاطون و فلسفهٔ او سودمند است.

این اثر تاکنون دو بار به فارسی ترجمه شده است:

۱. یک فنجان قهوه با افلاطون / دونالد آر. مور؛ پیشگفتار از رابرت ام. پرسیژ؛ ترجمهٔ سهیلا فرزاد، رشت: سمام، ۱۳۸۹.

۲. یک فنجان قهوه با افلاطون / دونالد آر. مور؛ پیشگفتار از رابرت ام. پرسیژ؛ ترجمهٔ لادن م. صادقیون، تهران: شورآفرین، ۱۳۹۰.

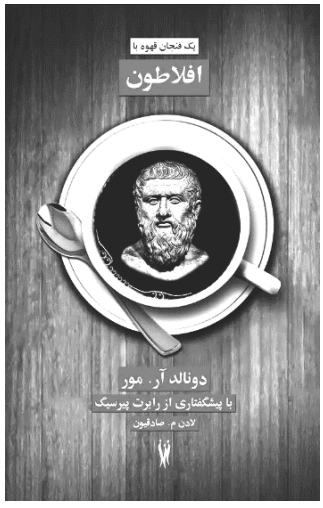
این نوشته بررسی مختصر ترجمهٔ دوم کتاب است. نکته‌ای که در همان ابتدا جلب نظر می‌کند، افتادگی یا حذف ترجمهٔ یک فصل از کتاب است، فصل Platonic Love (عشق افلاطونی). علتش روشن نیست. مترجم و ناشر هیچ اشاره‌ای به این افتادگی نمی‌کنند. لازم به ذکر است که این فصل در ترجمهٔ اول آمده است.

اشکالات ترجمه به دو دسته تقسیم می‌شوند، اشکالاتی که ناشی از عدم آشنایی مترجم با فلسفهٔ افلاطون است و اشکالاتی که ناشی از عدم تسلط مترجم بر زبان فارسی است. نخست به برخی از اشکالات دسته اول اشاره می‌کنم. در فصل «چکیده‌ای از افلاطون» می‌خوانیم:

> مشخص نیست که افلاطون کار نویسندگی را از چه زمانی شروع کرده است [...] به‌احتمال زیاد «عذرخواهی» که روایت دفاع سقراط از خودش در دادگاه است، خیلی زود پس از مرگ او به رشتهٔ تحریر درآمده است.

افلاطون کتابی به نام «عذرخواهی» ندارد. مترجم Apology را به معنای لغوی آن درک کرده و آن را «عذرخواهی» ترجمه کرده است، حال‌آنکه آن را باید آپولوژی یا دفاعیهٔ سقراط ترجمه می‌کرد. زنده‌یاد محمدحسن لطفی نیز این اثر جاودانهٔ افلاطون را با عنوان «آپولوژی (خطابهٔ دفاعی سقراط)» ترجمه کرده است. بنابراین کافی بود که مترجم به دورهٔ آثار افلاطون با ترجمهٔ محمدحسن لطفی رجوع می‌کرد. ظاهراً عبارت زیر از نویسنده مترجم ما را به اشتباه انداخته است:

> Apart from the *Apology* (which is not an apology at all)



زیرا آن را چنین ترجمه کرده است: «غیر از عذرخواهی که محتوای آن اصلاً عذرخواهی نیست» اما Apology در ابتدای جمله اسم خاص، و به‌عبارت‌دیگر، نام کتاب است و به این دلیل ایتالیک نوشته شده است، حال‌آنکه apology در داخل پرانتز اسم عام است که یکی از معانی آن «عذرخواهی» است. نویسنده برای اینکه خوانندهٔ انگلیسی‌زبان معنای این دو را باهم اشتباه نکند، لازم دیده است این توضیح را بدهد. این توضیح در فارسی معنا ندارد و نیازی به ترجمهٔ آن نیست.

در همان‌جا می‌خوانیم: «باقی آثار افلاطون به شکل رساله است.» افلاطون رساله‌نویس نبود، بیشتر آثار او به‌صورت دیالوگ است. این خطا در ترجمهٔ جمله‌های بعد نیز تکرار شده است:

> Most of the dialogues fall naturally into three groups: the Socratic dialogues.
>
> بیشتر رساله‌های او را می‌توان در سه گروه گنجاند: رساله‌های سقراط.

در ترجمهٔ the Socratic dialogues به «رساله‌های سقراط» دو خطا وجود دارد: ۱. نویسنده اصلاً لفظ رساله به کار نبرده، بلکه از دیالوگ سخن می‌گوید. ۲. «رساله‌های سقراط» می‌تواند این تصور را در خواننده ایجاد کند که منظور نویسنده رساله‌هایی است که خود سقراط نوشته است، حال‌آنکه سقراط چیزی ننوشت، چه دیالوگ چه رساله. منظور

نویسنده «دیالوگ‌های سقراطی» افلاطون است.

خطای مترجم در ترجمهٔ عنوان‌های آثار افلاطون فقط به آپولوژی محدود نیست. مترجم در فصل «چکیده‌ای از زندگی افلاطون» کتاب اوتیفرون را یوتیفرو، خارمیدس را کارمیدس، لیزیس را لای‌سیس، منون و پروتاگوراس را، که نام دو اثر است، منوپروتاگوراس، لاخس را لاچس، هیپیاس بزرگ را هیپیاس میجور، جمهور/ جمهوری را ریپابلیک ترجمه کرده است. روشن است که خواننده با این اسامی نمی‌تواند آن‌ها را در دورهٔ آثار افلاطون بیابد و بخواند.

وضع اصطلاحات فلسفی کتاب نیز بهتر نیست. در فصل «دموکراسی و فرمانروایان فیلسوف» می‌خوانیم:

> You certainly raised some hackles when in the Republic you rated democracy as the next to worst form of government, inferior even to militant dictatorship or rule by the wealthy few, and superior only to tyranny. Do you really think it's that bad?
>
> شما در رسالهٔ جمهوری با بیان این مطلب که حاکمیت مردم مثل بدترین شکل حاکمیت و حتی بدتر از دیکتاتوری نظامی یا حاکمیت گروهی از ثروتمندان است و تنها بر ظلم و ستم ارجحیت دارد مخالفت‌هایی را برانگیختید. شما واقعاً فکر می‌کنید حاکمیت مردم تا این حد بد است؟

مترجم قبلاً کتاب Republic را ریپابلیک ترجمه کرده بود و اینجا «رسالهٔ جمهوری»، و democracy را در عنوان این فصل «دموکراسی» ترجمه کرده است و اینجا «حاکمیت مردم». تأکید من اما بر ترجمهٔ tyranny به «ظلم و ستم» است که معنای جمله را به‌کلی به‌هم ریخته است، زیرا مترجم فقط به معنای لغوی کلمه توجه کرده است و نه به معنای اصطلاحی آن. به نظر افلاطون حکومت بد مبتنی بر منافع شخصی حاکمان و حکومت خوب بر خیر عمومی و مصالح همگانی استوار است. نظر افلاطون دربارهٔ حکومت‌های بد، بسته به تعداد کسانی که حکومت می‌کنند، به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱. اگر یک نفر حکومت کند، نوع حکومت او استبدادی یا جبّاریت (tyranny) است. در این نوع حکومت فقط یک زمامدار «جبّار» (tyrant) فرمانروایی می‌کند.

۲. اگر عدهٔ کمی بر پایهٔ منافع گروهی حکومت کنند، الیگارشی است.

۳. و اگر همگان حکومت کنند، دموکراسی است.

باید توجه داشت که «دموکراسی» افلاطونی، که یکی از انواع حکومت‌های بد است، به معنای دموکراسی کنونی نیست، زیرا دموکراسی کنونی مبتنی بر مصالح همگانی است و نه منافع

شخصی. دموکراسی افلاطونی بیشتر به «توده‌سالاری» (ochlocracy) و «حکومت اوباش» (mob rule) شبیه است. پرسش نویسنده از افلاطون این است که چرا او «دموکراسی» را بدتر از الیگارشی و بهتر از حکومت استبدادی یا جبّاریت می‌داند؟ این معنای مهم در ترجمهٔ فارسی قربانی ترجمهٔ بد شده است.

جدا از اصطلاحات تخصصی، مترجم زبان کتاب را نیز غالباً تحت‌اللفظی ترجمه کرده و این باعث شده که زبان ترجمه گاهی از زبان طبیعی فاصله بگیرد یا معنی را تغییر بدهد. در ترجمهٔ پیشگفتار می‌خوانیم:

> As Alfred North Whitehead has said, "The safest generalization that can be made about the history of Western philosophy is that it is all a series of footnotes to Plato."
>
> به قول آلفرد نورت وایت‌هد «مطمئن‌ترین اظهارنظری که می‌توان دربارهٔ تاریخ فلسفه غرب ارائه کرد، این است که تمام آن [چیزی جز] مجموعه‌ای از پی‌نوشت‌های افلاطون نیست.»

این ترجمه ابهام دارد و موضوع را به‌روشنی بیان نمی‌کند. آیا تاریخ فلسفهٔ غرب مجموعه‌ای از پی‌نوشت‌های خود افلاطون است؟ یا پی‌نوشت‌هایی که بر آثار افلاطون نوشته شده است؟ چنان‌که از جملهٔ اصل فهمیده می‌شود، منظور آلفرد نورث وایتهد این است که تاریخ فلسفهٔ غرب چیزی جز حاشیه‌ای بر آثار افلاطون نیست. به‌عبارت‌دیگر، فلسفهٔ افلاطون متن است و فلسفه‌های دیگر پانویس یا حاشیه‌نویسی بر متن. هرچه در تاریخ فلسفهٔ غرب می‌بینیم، به نظر وایتهد، در آثار افلاطون آمده است و آثار سایر فیلسوفان درحکم پانویس‌هایی در شرح و تفسیر یا مخالفت با آن آثارند.

در مقدمهٔ نویسنده می‌خوانیم:

> The central place that Plato occupies in the European philosophical tradition is due to a number of factors. He was the first Western philosopher whose works have survived intact.
>
> جایگاه محوری افلاطون در فلسفهٔ اروپا مرهون عوامل متعددی است. وی نخستین فیلسوف غربی است که آثارش دست‌نخورده به‌جا مانده است.

ترجمهٔ فارسی به ما می‌گوید که افلاطون نخستین فیلسوف غربی است که آثارش دست‌نخورده، به‌عبارت‌دیگر تحریف‌نشده، به جا مانده است. اما نویسنده می‌خواهد بگوید که افلاطون نخستین فیلسوف غربی است که آثارش کامل به جا مانده است. این نکته را زمانی

بهتر درمی‌یابیم که بدانیم از فیلسوفان پیش‌سقراطی تقریباً هیچ اثری باقی نمانده و آنچه ما از آنان و فلسفه‌شان می‌دانیم، قول‌ها و قطعاتی است که دیگران نقل کرده‌اند. اما بخت با افلاطون یار بود: او نخستین فیلسوف غربی است که آثارش کامل به دست ما رسیده است. مترجم «جایگاه محوری» را معادل central place آورده است. در زبان انگلیسی central و place به‌راحتی هم‌نشین می‌شوند و central place یک هم‌آیند آشنا و جاافتاده است، اما در فارسی «جایگاه» و «محور» به‌راحتی هم‌نشین نمی‌شوند. تاآنجاکه من می‌دانم در زبان فارسی هنوز یک فرهنگ معتبر برای ترکیبات و هم‌آیندها نداریم تا بتوانیم با رجوع به آن بدانیم که برای مثال «جایگاه» با چه صفت‌هایی می‌تواند هم‌نشین شود که کم‌وبیش همان معنای central place را برساند. بنابراین فقط باید به شمّ و دانش زبانی مترجم تکیه کرد یا امیدوار بود که با باز کردن فرهنگ‌های دوزبانه به معادلی درست و رسا برای این ترکیب دست یافت. به نظر می‌رسد «جایگاه والا» یا «جایگاه ویژه» مناسب‌تر باشد و همان معنای موردنظر نویسنده را برساند. به‌جای «جایگاه» البته می‌توان معادل‌هایی مانند «مقام» یا «منزلت» را نیز به‌کار برد. حتی می‌توان منظور نویسنده را نوشت و اسیر صفت و موصوف نشد.

نویسنده در ابتدای هر فصل، که مصاحبه‌ای خیالی با افلاطون است، چکیده‌ای از مطالب آن فصل را در یک بند می‌آورد. این نوشته را با بررسی ترجمهٔ یکی از این بندها به پایان می‌بریم.

The price of wrongdoing

In human conduct we are all too familiar with voluntary wrongdoing—doing something wrong while being well aware that it is wrong. This is our whole Basis for reproach and punishment of wrongdoers. We suppose that our motives to do right are sometimes overcome by stronger desires to do something that is wrong. Socrates and Plato challenged this commonsense view, contending that, appearances notwithstanding, no one does wrong willingly.

بهای خطاکار بودن

در حوزهٔ رفتار انسانی همهٔ ما با انجام داوطلبانهٔ خطا آشنا هستیم یعنی کاری را با علم به آنکه اشتباه است. انجام دهیم. بر همین اساس خطاکاران را سرزنش و مجازات می‌کنیم. بر این باوریم که گاهی اوقات انگیزهٔ انجام اشتباه بر درستکاری غلبه می‌کند. سقراط و افلاطون این برداشت عامیانه را به چالش می‌کشند و ضمن مخالفت با آن معتقدند برخلاف ظاهر هیچ‌کس به خواست خود خطا نمی‌کند.

بحث این فصل دربارهٔ خطا و خطاکاری نیست، زیرا انسان کار خطا را آگاهانه و ارادی انجام نمی‌دهد. برای مثال انسان در حل مسائل ریاضی، خانوادگی، شغلی یا اجتماعی ممکن است

خطا کند، اما این خطای او آگاهانه و ارادی نیست. اگر سقراط و افلاطون این مطلب را به ما بگویند، سخن بکر و تازه‌ای نگفته‌اند. بحث آنان دربارهٔ کارهای نادرست، نکوهیده و غیراخلاقی است که ممکن است انسان آن‌ها را آگاهانه و ارادی انجام دهد. حرف اصلی سقراط و افلاطون این است که انسان این نوع کارها را نه آگاهانه و ارادی، بلکه از سر نادانی انجام می‌دهد و اگر آگاه شود، مرتکب چنین کارهایی نخواهد شد. به‌این‌ترتیب هم ترجمهٔ عنوان این فصل خطاست و هم مضمون کل این بند و حتی کل این فصل. مترجم می‌نویسد:

> In human conduct we are all too familiar with voluntary wrongdoing—doing something wrong while being well aware that it is wrong.
>
> در حوزهٔ رفتار انسانی همهٔ ما با انجام داوطلبانهٔ خطا آشنا هستیم یعنی کاری را با علم به آنکه اشتباه است، انجام دهیم.

واقعاً چه کسی کار خطا را «داوطلبانه» انجام می‌دهد؟ روشن است که در اینجا معادل «داوطلبانه» برای voluntary خطاست و به‌جای آن معادل‌هایی مانند «ارادی» و «از سر اختیار» مناسب‌تر است. اما همین جمله نشان می‌دهد که منظور از wrong در این جمله کار خطا نیست، بلکه کار نادرست، نکوهیده، غیراخلاقی و ناصواب است. این نوع کارهاست که انسان گاهی آن‌ها را ارادی، آگاهانه و از سر اختیار انجام می‌دهد. برای مثال انسان می‌داند که دروغ‌گویی یا دزدی کاری نادرست و خلاف اخلاق است، بااین‌حال مرتکب می‌شود. درست به همین دلیل است که ترجمهٔ جملهٔ بعد نیز خطاست:

> This is our whole Basis for reproach and punishment of wrongdoers.
>
> برهمین اساس خطاکاران را سرزنش و مجازات می‌کنیم.

ما خطاکاران را مجازات نمی‌کنیم، بلکه خلاف‌کاران را سرزنش و مجازات می‌کنیم: در ادامه می‌خوانیم:

> We suppose that our motives to do right are sometimes overcome by stronger desires to do something that is wrong.
>
> بر این باوریم که گاهی اوقات انگیزهٔ انجام اشتباه بر درستکاری غلبه می‌کند.

اما منظور نویسنده این نیست که مترجم به ما می‌گوید. معنای جمله این است که گاهی انگیزهٔ ما برای انجام کاری درست مغلوب امیال شدیدتر ما برای کاری نادرست می‌شود. جملهٔ آخر خطای ترجمه را ادامه می‌دهد:

> Socrates and Plato challenged this commonsense view, contending that, appearances notwithstanding, no one does wrong willingly.

سقراط و افلاطون این برداشت عامیانه را به چالش می‌کشند و ضمن مخالفت با آن معتقدند برخلاف ظاهر هیچ‌کس به خواست خود خطا نمی‌کند.

بگذریم از اینکه «برداشت عامیانه» نیست، بلکه دیدگاه رایج یا متعارف است. اما با توجه به توضیحات قبل روشن است که ترجمهٔ انتهای جمله نیز خطاست.

این بررسی اجمالی نشان می‌دهد که اولاً ترجمهٔ این آثار را نباید سرسری گرفت و فریب سادگی جمله‌ها و عام بودن مخاطبان آن را خورد. اگر نویسندهٔ این کتاب استاد کارکشتهٔ فلسفه است، مترجم کتابش نیز باید کاردان باشد تا حاصل کار او مانند اصل اثر بتواند مخاطبان عام را جذب کند و دانش فلسفی آنان را ارتقا بخشد. دوماً فقط مترجم نیست که در این میان مقصر است، بلکه اگر کتاب ویرایش شده ویراستار هم مقصر است و اگر کتاب ویرایش نشده ناشر هم مقصر است. ■